

پیش از پس پیش کاین پس پیش نبود | وین ملت و این مذبحان کیش نبود

این ما و منی و این ستمانی و توفی  
در حضرت او بجز یکی پیش نبود

ان کیست که غیر نشأت آن کیست بگو | آن خود ز کجا است یا خود از چیست بگو

چون غیر ترا نیست حیسانی به یقین  
آنکس که بجز تو بود چون ز نیست بگو

در جمله صور عابد و معبود توفی | زانروی که هم ساجد و سجد توفی

زانروی که هر که عابد و معبود هست  
موجود نیستین بدانکه موجود توفی

تو هست خودی و ما همه هست تو | تو هست نووی و ما همه هست تو

ما نسبت ما تو بود از همه روی  
و اویم ازین سبب همه دست تو

کنجیکه طلسم اوست عالم ما نیم | ذاتی که صفات اوست آدم ما نیم

ای آنکه توفی طالب اسم اعظم  
از ما مگذر که اسم اعظم ما نیم

چون دانستی که از کجا آمده | یا کیت فرستاد و چه آمده

بر خیز و قدم در نه و سر دانه بگوش  
گر زانکه تو از کعبه خدا آمده

از پیش خدا بهر خدا آمده | نی از پی بازی و هوا آمده

در معرفت و عبادت یزدان گوش  
گر کعبه همین دین سر آمده

یا خود تو که و از کجا آمده	با ما نتوان گفت چرا آمده
از بسکه بازی و هوا مشغولی	کونی که بازی و هوا آمده
در ملک فانی بقا آمده	هر چند که در ملک فنا آمده
اندر پی تحصیل بقا باید بود	چون از پی تحصیل بقا آمده
سبک ز کجا تا بحج آمده	از عالم حق بدین سرا آمده
خالی نشوی کنفیس از علم و عمل	گر زانکه بدانی که سرا آمده
انگشته وجه کبریا آمده	تو مظهر و مرآت خدا آمده
بر ما بجمال خود کتبلی کرده	از حضرت خود بدین سرا آمده
دانی ز چه روی گشته ساجد ما	بت گفت به بت پرست کجا بد ما
بر ما بجمال خود کتبلی کرده است	انگس که ز دست ناظر و شاید ما
وی بسم تو در کل مظاهر عالم	ای حسن تو در کل مظاهر عالم
از نور رخ و ظلمت زلفت و ایم	تو نمی همه مؤمن اند و تو می کافر
جز روی تو می نیاید اندر نظر	در روی پریر خان چو درین کرم
بر لحظه زهر پریر نمی حسن رخت	بر دیده کند سلوه، بوجی د کرم

تمام شد دیوان شیخ محمد که مشهور است بتمتت مغربی حسب  
 وافر مایش جناب مستطاب جلالت آثار آقای محشر الحاج  
 حاجی شیخ علی محلاتی حایری بخط این ضعیف در بندر محمود  
 بمبئی وانا الاقل محمد علی الموسوی

الحایری

م

